

بیان نوستالژیک حسین پناهی

عظیم یوسفی^۱، محمد حکیم‌آذر^۲، مظاهر نیکخواه^۳

چکیده

نوستالژی یا غم غربت از مباحث مرتبط با روان‌شناسی است که آن را حسرت شیرین و تقابل زمان حال با گذشته‌ها دانسته‌اند. نوستالژی، تاریخی به قدمت هبوط آدم^(ع) دارد و از دیرباز درون‌مایه بسیاری از آثار ادبی را شامل است. نوستالژی و غم غربت در کنار مضامینی نظیر حسرت بازگشت به دوران کودکی، یادآوری مهر مادری، یاد وطن و توجه به آداب‌ورسوم و آیین‌های بومی محلی و فرهنگ‌عامه، وقتی در ادبیات در تقابل با زندگی شهرنشینی و یأس و تنهایی جهان مدرن قرار می‌گیرد، برجستگی خاصی به شعر و نثر می‌دهد. حسین پناهی هنرمندی نوستالژی‌گراست. از مهم‌ترین ویژگی‌های هنر او بیان نوستالژیک شعر و نثر اوست. پژوهش حاضر به بررسی بیان نوستالژیک شعر حسین پناهی می‌پردازد و در پایان به این نتیجه می‌رسد که غم غربت جان‌مایه شعر پناهی است و زیستن او در تهران به‌نوعی برای او اسارتی اجباری بوده است. روش این پژوهش تحلیلی-توصیفی و از نوع کیفی است و به بررسی جنبه‌های نوستالژی در شعر و اندیشه حسین پناهی می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: نوستالژی، حسین پناهی، شعر معاصر، غم غربت

۱ دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرکرد، ایران. Yosefi.azim49@gmail.com
۲ دانشیار زبان و ادبیات فارسی، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرکرد، ایران. (نویسنده مسئول) hakimazar@gmail.com
۳ استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرکرد، ایران. mazahernikkhah@gmail.com
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۵/۳۰ تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۱/۲۹

مقدمه

حسین پناهی، هنرمند سینما تئاتر و نمایش در سال ۱۳۳۵ ه.ش در روستای دژکوه از توابع کهگیلویه و بویراحمد به دنیا آمد؛ تحصیلاتش را تا مقطع متوسطه در شهر بهبهان گذراند و پس از پایان تحصیلات متوسطه، وارد حوزه علمیه شد. او پس از مدتی تحصیل علوم دینی را رها کرد و با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، همراه با خانواده‌اش به تهران آمد. پناهی دوره چهارساله هنرجویی بازیگری را در مدرسه آناهیتا گذراند و دوره بازیگری و نمایشنامه‌نویسی را هم در همان شهر گذراند. پناهی بازیگری را نخست از مجموعه تلویزیونی "محلّه بهدشت" آغاز کرد. سپس چند نمایش تلویزیونی با استفاده از نمایشنامه‌های خودش ساخت که مدت‌ها در محاق ماند و به نمایش درنیامد. با پخش نمایش "دو مرغابی در مه" از تلویزیون که علاوه بر نوشتن و کارگردانی، خودش نیز در آن بازی می‌کرد، خوش درخشید و با پخش نمایش‌های تلویزیونی دیگرش مورد توجه مخاطبان خاص قرار گرفت. نمایش‌های "دو مرغابی در مه" و "یک گل و بهار" که پناهی آن‌ها را نوشته و کارگردانی کرده بود به‌دفعات از تلویزیون پخش شد. در دهه شصت و اوایل دهه هفتاد، او یکی از نویسندگان و کارگردانان نوگرای تلویزیون بود. وی به دلیل ظاهر کودکانه و شکننده، نحوه خاص سخن گفتن و سادگی و خلوصی که از رفتارش می‌بارید و نیز به خاطر طنز تلخش بازیگر نقش‌های خاصی بود. بازی حسین پناهی بیشتر شاعرانه بود و این شاعرانگی در ذره‌ذره جانش نفوذ داشت. نخستین مجموعه شعر او با نام "من و نازی" در ۱۳۷۶ منتشر شد. وی در چهاردهم مرداد ۱۳۸۳ و در چهل‌ونهم‌سالگی بر اثر ایست قلبی درگذشت و در قبرستان شهر سوق به وصیت خود به خاک سپرده شد. (نک. حاذق‌نژاد، ۱۳۹۰: ۷-۸)

در این پژوهش و در مورد شاعر بودن یا شاعر نبودن حسین پناهی و نیز پذیرش یا مردود دانستن آنچه از او به‌عنوان شعر منتشرشده با مسامحه برخورد کرده‌ایم و جدال بین نوگرایان با منتقدان کلاسیک ادبیات را به کناری نهاده‌ایم. شعر حسین پناهی شعری آوانگارد است و شباهت به شعر کس دیگری ندارد؛ از همین رو نمی‌توان آن را در قالبی خاص گنجانند و شاید نتوان آن را شعر به شمار

آورد ولی هرچه که هست فضا، روح و عاطفه‌ای دارد که آن را بی‌شباهت به شعر نمی‌کند. آوانگاردیسم شهری - روستایی پناهی بهانه‌ای شد برای این که در نوشته‌های او به دنبال زمینه‌های سنت و فرهنگ گذشته بگردیم و ببینیم او علی‌رغم شعر لجام‌گسیخته‌ای که سروده تا چه حد به مبانی فرهنگ خودی توجه داشته است. یکی از زمینه‌های توجه به فرهنگ خودی، بیان نوستالژیک سخن اوست که در این تحقیق بدان پرداخته‌ایم. آنچه از حسین پناهی منتشرشده در حقیقت آثاری است برخاسته از روان سرکش و روح ناآرام او که به دلیل گسیختن از روستا و اسارت در شهر رنگ و بویی اعتراضی دارد. او و شعرش تا پایان حیات در خروش از این گسست فرهنگی بودند و به همین سبب زمینه را برای بررسی یکی از وجوه تعلق به گذشته (نوستالژی) برای نویسندگان این مقاله فراهم کردند.

پناهی در طول زندگی هنری‌اش به گویش لری توجه داشت. او در فیلم‌ها و نمایش‌هایش از لغات، کنایات، تعابیر، ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات محلی به‌وفور استفاده می‌کرد. سبک و سیاق پناهی با دیگر شاعران هم‌عصر خویش متفاوت است. این تفاوت‌ها در حوزه واژگان و افکار و تأملات فلسفی نمود ویژه‌ای دارد. ویژگی نوشته‌های حسین پناهی متأثر از اخلاق ساده و روستایی او صاف و روشن می‌نماید. او نویسنده‌ای است که در عناد با تجدد و مدرنیته، به توصیف دردهای خود و سرزمین خویش می‌پردازد و گاهی با افق وسیع‌تر، جامعه جهانی و دردهای مشترک انسان را نشانه می‌رود (همان: ۲۶) و به همین دلیل در اشعارش توجه ویژه به فرهنگ عامه اعم از؛ کاربرد واژگان و اصطلاحات، ضرب‌المثل‌ها، بازی‌های محلی، جشن‌ها و عزاداری‌ها و آداب و رسوم قوم لر، حسرت بازگشت به دوران کودکی و سیر در صفا و صمیمیت و صداقت آن دوران، آرزوی زندگی دوباره در کنار پدر و مادر و مواردی از این دست، دیده می‌شود. پژوهش حاضر که به روش توصیفی - تحلیلی و از نوع تحقیق کیفی است، با روش تحلیل محتوا به بررسی بیان نوستالژیک شعر حسین پناهی می‌پردازد و در پی پاسخ دادن به سؤالات زیر است:

۱- وجوه نوستالژی در شعر حسین پناهی کدام‌اند؟

۲- مضامین نوستالژیک شعر پناهی تا چه حد رنگ و بوی وطنی و محلی دارد؟

پیشینه پژوهش

از جمله پژوهش‌هایی که درباره زندگی، اندیشه و سبک شعر حسین پناهی انجام شده است، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: حاذق‌نژاد (۱۳۹۱) در پژوهش خود با عنوان "حرمت آویشن"، به بررسی برخی ویژگی‌های سبکی و زبانی شعر حسین پناهی پرداخته است. وی در پژوهش خود بیشتر به هنجارگریزی‌های سبکی و زبانی توجه داشته است و علی‌رغم عنوان پژوهش که نام گیاه آشنای آویشن را بر خود دارد کمتر به فرهنگ عامه مناطق لرنشین که خاستگاه و زادگاه پناهی است توجه نشان داده است. حکمت (۱۳۸۹) در پژوهش خود با عنوان "فیلسوف دیوانه"، به درون‌مایه‌های فلسفی شعر حسین پناهی پرداخته است. ولی زاده (۱۳۹۲) در کتاب "یادنامه حسین پناهی"، برخی از پژوهش‌هایی را که درباره شعر حسین پناهی انجام گرفته است، ذکر کرده است. او در این اثر بیشتر به فعالیت‌های تلویزیونی و سینمایی حسین پناهی پرداخته است.

تاکنون پژوهش مستقلی درباره ویژگی‌های نوستالژیک شعر حسین پناهی و شیوه بیان غم غربت در شعر او انجام نشده است و پژوهش حاضر از این منظر برای اولین بار است که به ادبیت سخن او می‌پردازد. با توجه به آنچه در بیان مسئله درباره باورهای عامیانه، حسرت دوران گذشته، بازگشت به دوران کودکی و توجه به موتیف‌های تکراری مربوط به یادکرد دوران گذشته در شعر حسین پناهی اشاره شد، این پژوهش کاملاً ضروری به نظر می‌رسد.

بحث و بررسی

الف) معنی لغوی و اصطلاحی نوستالژی

نوستالژی (Nostalgia) کلمه‌ای یونانی و ترکیبی از دو واژه nostos به معنای بازگشت به وطن و algia معادل دل‌تنگی است. در بیشتر فرهنگ‌ها برای نوستالژی معادل‌های مختلفی از قبیل غم غربت، رنج

بازگشت به وطن و سرزمین اصلی و حسرت گذشته نوشته شده است (نک. نفیسی، ۱۳۷۱: ۱۸۴) نوستالژی در اصطلاح نیز عبارت است از اندوهگینی و گرفتگی روحی به علت دوری از سرزمین مادری و درد وطن. حزنی که به سبب میل به دیدار دیار خود ایجاد شود، حسرت گذشته، میل بازگشت به خانه و کاشانه و احساس غربت. آرزوی چیزی که کسی از گذشته به یاد داشته است. دل‌تنگی به سبب دوری از وطن یا دل‌تنگی حاصل از یادآوری گذشته‌های درخشان و شیرین.

در روان‌شناسی نیز این موضوع به دقت واکاوی شده است؛ نوستالژی یک احساس طبیعی و عمومی و حتی غریزی در میان تمامی انسان‌هاست و به لحاظ روانی، تقویت این حس آنگاه صورت می‌پذیرد که فرد از گذشته خود، فاصله بگیرد. هرگاه فرد در ذهن خود، به گذشته رجوع کند و با مرور آن دچار نوعی حالت غم و اندوه توأم با لذت سُکراور شود، دچار نوستالژی شده که در زبان فارسی، آن را غالباً غم غربت و حسرت گذشته، تعبیر کرده‌اند (نوشه، ۱۳۷۶: ۱۳۹) نوستالژی از دیدگاه روان‌شناسان، درماندگی یا اختلالی است که به وسیله جدایی مورد انتظار یا واقعی از محیط خانه و زندگی ایجاد می‌شود؛ به عبارت دیگر، نوستالژی یک حالت هیجانی، انگیزشی و شناختی پیچیده است که حاکی از غمگینی، تمایل بازگشت به خانه و درماندگی ناشی از تفکر درباره خانه است و واکنش‌هایی در مقابل جدایی از افراد موردعلاقه و مکان‌هایی آشنا را نیز در برمی‌گیرد (نک. باطنی و دیگران، ۱۳۸۶: ۴۴، آشوری، ۱۳۸۱: ۱۱۸ و پورافکاری، ۱۳۸۲: ۳۲۰)

ب) نوستالژی و ادبیات

در دوران معاصر نظرها و دیدگاه‌های فروید، نقد روان‌کاوانه را گسترش داده است. از دیدگاه فروید، تارویبود ادبیات را تعارضات حل‌نشده‌ای تشکیل می‌دهد که باعث بروز انواع روان‌رنجوری می‌شود. به اعتقاد او، اثر ادبی، نمود بیرونی ذهن ناخودآگاه نویسنده آن است؛ بنابراین باید با اثر ادبی همانند رؤیا برخورد کرد و به منظور پی‌بردن به انگیزه‌های نهان و امیال سرکوب شده و آرزوهای نویسنده، فنون روان‌کاوانه را بر متن اعمال کرد (برسler، ۱۳۸۶: ۱۷۹) برسler می‌گوید:

«به عقیده فروید، انگیزه اصلی یک نویسنده از نوشتن هر داستانی، ارضاء میل نهفته یا آرزویی منع شده است که احتمالاً در دوران کودکی نویسنده شکل گرفته و بی‌درنگ سرکوب و در ضمیر ناخودآگاه انباشته شده است. نمود بیرونی این آرزوی سرکوب‌شده، همان اثر ادبی است.» (همان) نوستالژی به لحاظ علمی در حوزه روان‌شناسی بررسی می‌شود، از آن مسیر وارد ادبیات شده است و در ادبیات به شیوه‌ای از نگارش گفته می‌شود که شاعر یا نویسنده با حسرت و درد، گذشته‌ای را ترسیم می‌کند و یا سرزمینی که در یاد و خاطره دارد به قلم می‌کشد (راس، ۱۳۷۵: ۷۲)

دستگاه ذهنی و فلسفی هنرمند به خاطر داشتن روح ناآرام با مردم کوچه و بازار متفاوت و حتی گاه در تعارض است. حساسیت هنرمند به وقایع جهان و آنچه در پیرامون وی می‌گذرد بیش از عامه مردم است، به همین سبب گزینش و گرایش به خاطره‌های خوش و ناخوش گذشته در کسانی که این روح ناآرام را دارند بیش از سایرین است. نوستالژی غیرازاین که یادآوری خاطرات غربت و حسرت خوردن بر گذشته است، انسان را به نوعی آرامش هم‌زمانی با گذشته سوق می‌دهد و بر پریشانی حیات او در جهان مدرن سرپوش می‌نهد. ظاهراً آدمی هرچه ادیب‌تر باشد آویزش او به لذت ناشی از یادآوری‌های گذشته بیشتر است.

سیر تحول معنایی و اصطلاحی واژه نوستالژی از روان‌شناسی به ادبیات مصداق این تعریف است؛ «تراوش ذهنی ادیب، حاصل الهام از تجربه‌های عقلی و روانی اوست. بدین ترتیب، ادب آئینه عقل و روان ادیب است و منتقد ادبی از حقایق روان‌شناسی که دارای اصطلاحات خاصی در تفسیر آثار ادبی است، کمک می‌گیرد.» (عتیق، ۱۹۷۲: ۱۳) نوستالژی را می‌توان از نتایج زندگی مدرن نیز دانست. از بین رفتن بسیاری از پیوندهای سنتی بین مردم و فاصله افتادن بین اعضای خانواده، شهروندان، دوستان، مکان‌ها و خاطرات گذشته (چه شیرین و چه تلخ) سبب‌ساز اندوهی فراگیر شده است که می‌توان آن را بیماری یا شبه بیماری قرون اخیر دانست. انسان ایرانی که فی‌ذاته گذشته‌نگر و خاطره‌باز هم هست با درافتادن در چنگال زندگی مدرن برای تسکین دردهای ناشی از رودررویی با جهان جدید به خاطرات کودکی پناه می‌برد و آرامش را از دامان مادر و روستا و طبیعت در

ذهن خود می‌جوید. در دوران معاصر به دلیل سلطه تکنولوژی و گرفتاری انسان معاصر در زندگی مدرن که حاصل و نتیجه آن چیزی جز تنهایی و یأس و ناامیدی انسان امروز نیست؛ حس نوستالژی در شعر به یک موتیف تکراری تبدیل شده است که شاعران و نویسندگان به شیوه‌های گوناگون به این موضوع توجه نشان داده‌اند (شرفیان، ۱۳۸۷: ۶۶) در شعر حسین پناهی درون‌مایه‌های نوستالژیک از حد معمول فراتر رفته و به یکی از شاخصه‌های سبکی او تبدیل شده است. در ذیل وجوه مختلف نوستالژی در شعر حسین پناهی بررسی می‌شود.

پ) مروری بر بیان نوستالژیک پناهی

در این تحقیق از مجموعه آثار حسین پناهی به دفترهای: "به وقت گرینبویچ"، "افلاطون کنار بخاری"، "من و نازی"، "کابوس‌های روسی"، "سال‌هاست که مرده‌ام"، "نامه‌هایی به آنا" و "نمی‌دانم‌ها" توجه داشته‌ایم و بیان نوستالژیک شعر پناهی را در این آثار جستجاییم. مواردی که در این تحقیق بدان‌ها پرداخته خواهد شد عبارت‌اند از: نوستالژی کودکی، خاطره جمعی، دوری از وطن، غربت انسان، آرمان‌شهر و فضیلت‌های فراموش شده.

پ.۱) نوستالژی دوران کودکی و جوانی

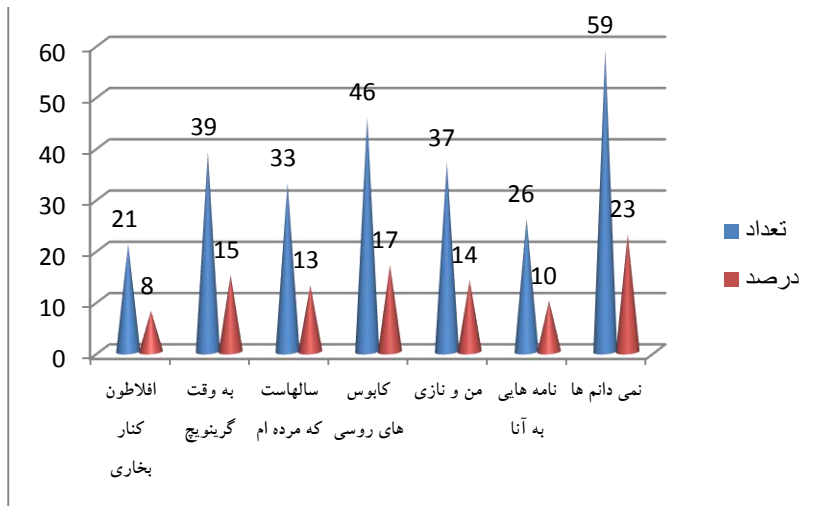
یکی از نموده‌های نوستالژیک شعر پناهی، یادآوری خاطرات شیرین کودکی و جوانی است. واژه کودک به‌عنوان نماد پاکی، سادگی، معصومیت، شور و شادمانی، آزادی، مهربانی و صفا، در شعر پناهی به فراوانی به‌کاررفته است: «و اسفندماه شنیدم که کودکی به دنیا آمده است / فال‌گیر جوان / خمیازه‌کشان می‌گفت: این کودک در آینده یا تیرانداز خواهد بود / یا بادکنک‌سازی ماهر!» (پناهی، ۱۳۸۹: ۲۷)

در شعر ذیل دل‌بستگی شدید شاعر به محیط کودکی کاملاً مشهود است: «از افسانه‌های قدیم، چیزهایی در ذهنم سایه‌وار درگذر است! / کودک، خرگوش، پروانه... و من چقدر دلم می‌خواهد / همه داستان‌های پروانه‌ها را بدانم / که بی‌نهایت بار / در نامه‌ها و شعرها / در شعله‌ها سوختند / تا سند سوختن نویسنده‌شان باشند! برگردم به کودکی! / تا که چرخ خیال وصله نور بدوزد به پیراهن شب.»

(همان، ۱۳۹۲: ۲۶) «من باید برگردم / تا به مادرم بگم: من بودم که اون شب / شیربرنجِ سحریت خوردم! / تا به بابام بگم: باشه! باشه، نمی‌خواد کولم کنی! / گندما ر تو بیر، من به دنبالت میام! / قول میدم که نشینم خونه بسازم با ریگ / دنبال مارمولکا، نَرَم تا اون ور کوه! من می‌خوام برگردم به کودکی!» (همان: ۲۸)

یکی از ویژگی‌های بیان نوستالژیک شعر معاصر فارسی، استفاده از جملات پرسشی است. شاعر با خودش، با محیطش و با مخاطبش وارد پرسش می‌شود و درباره گذشته سؤال می‌کند. در شعر زیر که از این ویژگی برخوردار است، شاعر به دنبال آرامش دوران گذشته است که اکنون خبری از آن نیست. «تا کجا من اومدم؟ / چطوری برگردم؟ / چه دراز سایه‌م / چه کبود پاهام / من کجا خوابم برد // چه چیزی دستم بود، کجا از دستم رفت؟ من می‌خوام برگردم به کودکی... قول می‌دم که از خونه / پام بیرون نذارم، سایه‌م دنبال نکنم / تلخ تلخم مثل یک خارک سبز! سرده و میدونم هیچ زمانی دیگه خرما نمیشم! / چه غریبم روی این خوشه سرخ! / من می‌خوام برگردم به کودکی!» (همان: ۵۴)

کودک در شعر پناهی بیان‌کننده وارستگی کامل، صفا و صمیمیت است. در بیان پناهی گاه حسرت دوران کودکی با اسطوره بازگشت به روزگار نخستین و ابتدایی زندگی پیوند می‌خورد و گاه شاعر با حسرت به گذشته می‌نگرد و سعی بر آن دارد با یادآوری آن روزها، خود را تسکین و تسلی دهد.



جدول ۱ موضوع زادگاه و کودکی

همان‌گونه که مشاهده می‌شود از میان مجموعه آثار پناهی، در دفتر شعر "نمی‌دانم‌ها" که مضمون و محتوای آن حسرت و افسوس شاعر نسبت به از دست رفتن خاطرات دوران کودکی و گرفتاری‌هایی است که بر اثر زندگی مدرن و شهرنشینی برای او ایجاد شده است، با بیست‌وسه درصد، بیشترین میزان نگاه را نسبت به زادگاه و کودکی شامل شده است. کاربرد این مضمون در سایر آثار به شرح ذیل است: "افلاطون کنار بخاری": هشت درصد، "به وقت گرینبویج": پانزده درصد، "سال‌هاست که مرده‌ام": سیزده درصد، "گابوس‌های روسی": هفده درصد، "من و نازی": چهارده درصد و "نامه‌هایی به آنا": ده درصد.

پ.۲) خاطره جمعی

یکی از ویژگی‌های بیان شعری حسین پناهی این است که او معتقد است گرفتاری‌هایی که برایش پیش آمده، درد مشترک همه انسان‌هاست لذا با آنان هم ذات‌پنداری می‌کند و به‌گونه‌ای در اشعارش مخاطب و انسان معاصر را با خود همراه می‌کند. آنچه پناهی بیان می‌کند خاطره جمعی مردمان سرزمینش است. حسین پناهی از شاعرانی است که از گذشته تاریخی خود با حسرت یاد می‌کنند. او در "به وقت گرینبویج" حکایت از رؤیای شاعری می‌کند که دوره زرین تاریخ قوم را به یاد آورده است:

«من و همراهم، مرد دریا بودیم! / وارث موج و نهنگ و تورهای کهنه.»

(پناهی، ۱۳۹۳: ۷۶)

«پا می‌چرخانم! / پا می‌چرخانم رو به شرق خویشت! / شرق جاده‌های باریک و پرندگان تنهای سیاه‌وسفید! / آب و باد و خاک و آتش از خاطر من رود! / اما به یاد دارم / که سلطان رؤیاهای نو و افق‌های کهنه‌ام!» (همان: ۲۹-۳۰)

«به من قدرتی بده! / ای! اهورامزدا! / به اندازه خورجین‌ها و تپه‌ها! / به اندازه

سنگ‌ها و کُنارها!» (همان: ۹۴)

«نازی: اصل و تبار؟ / من: ایرانی / نازی: ما چرا دماغمون پنگوله؟ رنگمون

قهوه‌ایه؟ پاهامون باریکه؟ / من: چون از نژاد زرتشت هستیم!» (همان، ۳۳۰)

به‌طور کلی فضای حاکم بر برخی از اشعار حسین پناهی، نومیدی و درهم ریختگی ارزش‌هاست که آن را به‌صورت شخصی و واقعی به تصویر می‌کشد و بدین‌گونه با پناه بردن به گذشته افتخارآمیز، دردهای خود را تسکین می‌بخشد.

پ.۳) دوری از وطن

غربت پناهی غربتی نشأت‌گرفته از عرفانی طبیعی است. او آرامش قلبی و روحی خویش را با حالتی رماتیک بیان می‌کند. حسین پناهی در عالم روحانی خود تنهاست، دنیای او از دنیای ما جداست. میان ماست ولی تنهاست، شاعری است که تنها برای دل خویش می‌سراید:

«در این پایان جز راست چیزی برای گفتن ندارم! / بی‌نیاز از اسم! / بی‌تفاوت به شهرت! / دل‌شکسته از شگردهای داشته‌های مادی! / فارغ از دلبری دل‌دادگی! / راحت!» (همان، ۱۳۹۴: ۴۵)

شعر حسین پناهی شعر غربت است. احساس غربت و تنهایی شاعر در جای‌جای شعرش موج می‌زند:

«اولین نقطه‌ای که از مرکز کاینات گریخت و برخلاف محورش به چرخش در آمد / سر من بود!» (پناهی، ۱۳۸۹: ۱۵) «من اولین کسی هستم که / در دایره صدای پرنده‌ای بر سرگردانی خود خندیده است! / من اولین سیاه‌مست زمینم!» (همان: ۱۶) «برهنه برهنه! / جز کاسه‌ای سفال به‌جای کلاه، آذین زنی نازا / و پوتین کهنه‌ای بر پینه‌های پا / بی‌بند عاصی به دایره‌ها / از انسان کسی نمانده بود... جز کاسه‌ای سفال / که هزار بار / از کنار دیگ پر / خالی گذشته بود.» (همان: ۲۰) «پا می‌چرخانم / پا می‌چرخانم و گوش می‌سپارم / به صدای خش‌خش شاخه‌شاخه گردوی وجودم در باد!» (همان: ۲۳)

از اشعار حسین پناهی که در آن تکرار غربت و تنهایی دیده می‌شود، شعرهای "داستان کسی که هیچ‌کس نبود" در "نامه‌هایی به آنا" و "چند میلیون" در دفتر "نمی‌دانم‌ها" است. درون‌مایه این اشعار، اندوه و تنهایی است:

«حرمت نگه دار! / دلم! / گلم! / که این اشک خون‌بهای عمر رفته من است! / میراث من! / نه به‌قیدقرعه، نه به‌حکم عرف! / یکجا سند زدم همه را به حرمت چشمانت، به نام تو! / مهر و موم شده به آتش سیگار متبرک ملعون! / کتیبه خوان

خطوط قبایل دور! / این سرگذشت کودکی ست / که به سرانگشت پا / هرگز دستش به شاخه هیچ آرزویی نرسیده است! هر شب گرسنه می خوابید / چند چرا نمی شناخت دلش / که گرسنگی شرط بقا بود / به آیین قبیله مهربانش / پس گریه کن مرا به طراوت.» (همان: ۹۴)

در جای دیگر این گونه می سراید:

«در یازده سالگی پا به دنیای شگفت کفش نهاد! / با سر تراشیده و / کت بلندی که از زانویش می گذشت / با بوی کنده بد سوز نفت عرق های کهنه / می رفتم و می رفتم و می رفتم ... / از صفحه ای، به صفحه ای / از چهره ای به چهره ای / از شهری به شهری / زیر آسمان وطنی که در آن فقط مرگ را به مساوات تقسیم می کردند.» (همان)

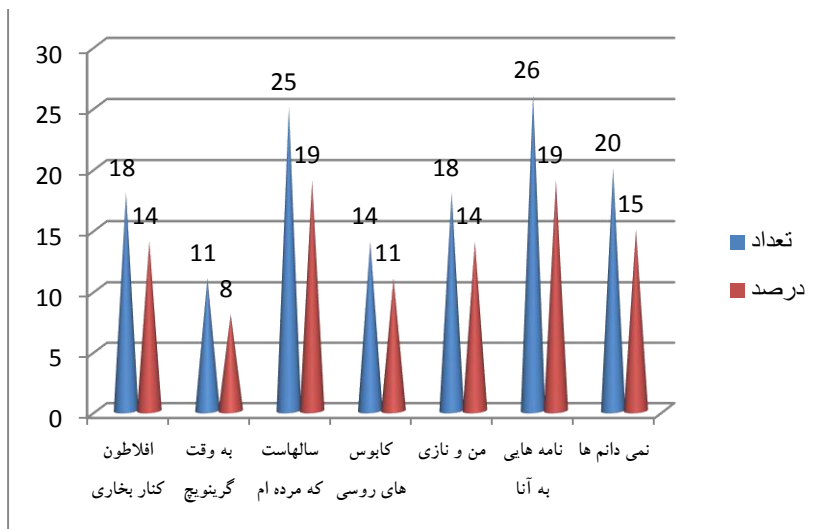
حسین پناهی تنهایی اش بسیار است و عشق نیز با تمامی بیکرانی اش به تنهایی او هجوم آورده است: «عشق را چگونه می شود نوشت؟ / در گذر این لحظات پرشتاب شبانه / که به غفلت آن سؤال بی جواب گذشت / دیگر حتی فرصت دروغ هم برایم باقی نمانده است / و گرنه چشمانم را می بستم / و به آوازی گوش می دادم / که در آن دلی می خواند: من تو را / او را / کسی را دوست می دارم!» (همان، ۱۳۸۹: ۴۸)

پناهی در این عصر احساس تنهایی می کند. او با تعبیر گوناگونی این تنهایی را به تصویر می کشد: «برادری کنید بگوئید / به چه گناهی مرا از قرن آرام چهارم هجری / به قرن پر از تنش بیستم میلادی تبعید کرده اید؟ / به چه گناهی؟ / آیا کسی سلامی گفته است / که محکوم سکوت جوابش باشم؟ / آه! ضرورت های باشکوه انسانی! / زمان طولانی تر از آن چیزی ست / که ساعت به ما نشان می دهد! / اکنون که نه در دنیای واقعیت / و نه در تخیلات خود هستیم، کجایم؟ / این تاق تاق استخوان های انسانی یخ زده است / که خورشید را به مرور از دست داده! / کسی قادر به بالا نگریستن نیست / و گرنه سرگردانی این همه سیاره های سرخ / باید معنایی داشته باشند.» (همان، ۱۳۹۳: ۳۷)

این شعر تصویرگر تنش و ناملايمات قرن بیستم است که پناهی آن را به زیبایی به تصویر می کشد. او در این فضای نابسامان، دنیایی مجازی را می بیند که

حتی در تخیلات شاعران نیز جایی ندارد. عصری که در آن توجه به روشنی و نور کم‌رنگ شده و عواطف و ارزش‌های انسانی کم‌رنگ شده است. پناهی مانند بسیاری از شاعران معاصر با پناه بردن به طبیعت می‌تواند این غربت و تنهایی خویش را در پیوستن به آن از یاد ببرد: «کافی است به طبیعت نگاه کنیم / تا بفهمیم که زندگی چیز ساده‌ای است / و باید برگردیم به نقطه شروع!...» و در پایان خطاب به مادر خود می‌گوید: «هوا، آن چیزی است که به دور سرت می‌چرخد و هنگامی که تو می‌خندی، / صاف‌تر می‌شود.» (همان: ۴۰)

وطن در دوران معاصر؛ مهم‌ترین مضامین مورد اهتمام شاعران بوده است. عشق به وطن، در شعر حسین پناهی موج می‌زند و یکی از پربسامدترین مضامین اشعار اوست که به آن تازگی و حیات و طراوت بخشیده است. بسامد کاربرد این مضمون در مجموعه "سال‌هاست که مرده‌ام" که نسبت به سایر مجموعه‌ها بیشتر است و این شاید به این دلیل باشد که شاعر از سرزمین کودکی خود فاصله گرفته است.



جدول: موضوع وطن در شعر پناهی

پ.۴) غربت انسان

پناهی در دفاتر اشعارش به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، بارها این نوستالژی و دل‌تنگی دوری از بهشت و روح ازلی و غربت انسان در این دنیا را به تصویر می‌آورد.

کشد. درست زمانی که خلقت آغاز شد و ماشین زمان به حرکت در آمد و گذشته شکل گرفت، حسرت از دست رفته‌ها معنا پیدا کرد. در منظری عرفانی و شاعرانه مطمئناً قدیمی‌ترین و فراگیرترین این حسرت‌ها در روح جمعی بشر، هبوط و رانده شدن آدم^(ع) از بهشت بوده است. این حسرت که در نتیجه جدایی از عالم معنا و دوری از آن معصومیت نخستین، به انسان دست می‌دهد حکایتی است از رانده شدن و دوری از وطن ازلی که پناهی آن را این‌گونه مطرح می‌کند:

«می‌دانی؟/ انگار چرخ و فلک سوارم/ انگار قایقی مرا می‌برد/ انگار روی شیب برف‌ها با اسکی می‌روم.» (همان، ۱۳۸۹: ۴۲-۴۰)

در جای دیگر او، این گم‌گشتگی را برای دیگران هم سر می‌دهد آنجا که می‌گوید:

«چشم از دیوار گرفتی / و گفستی: کی؟ کجا؟/ چشم از دیوار گرفتم / و گفتم: به راستی / کی؟ کجا؟/ غروب، با چشمان خیس از هم جدا شدیم / و گم شدیم / در شهری که هیچ‌یک از ساکنانش نمی‌دانستند / به راستی، کی کجا!» (همان: ۶۴)

پناهی اندوهی دیگر نیز دارد که می‌توان آن را در رده غم‌های فلسفی، بعد از غم غربت انسان در دنیا قرار داد. آن غم، غم سرگشتگی یا غم سرنوشت نامشخص بشر است. منظور پناهی در بیان این نوستالژی این است که نمی‌داند چه سرنوشتی در انتظار اوست. می‌ترسد، حیران و سرگردان به دنبال پناهگاه می‌گردد:

«اسب مه‌آلود اندیشه / بی‌تاب سم به زمین می‌کوبد و شیهه می‌کشد! / هر که بگویی بودیم، مگر آن کس که تقدیرمان بود! / پا می‌چرخانم رو به سمتی که سمتی نیست / و سایه سیاهم چون هول / بر سرتاسر زمین پهن می‌شود! / سر در گریبانی بشر جاودانه باد! آمین» (همان: ۳)

«بگو بدانم، تو شاعر جوانی را نمی‌شناسی تا بنشیند / و برای جیرجیرکی شعر بگوید / که در آن دل کوچکش را / میان دو دریای بی درخت گم کرده باشد؟» (همان: ۳۲)

«پروانه‌ها! / آخ! / تصور کن! / آن‌ها در اندیشه چیزی مبهم، / که انعکاس لرزانی از حس ترس امید را / در ذهن کوچک رنگارنگشان می‌رقصاند، / به گل‌ها نزدیک می‌شوند!» (همان: ۴۷)

«و کلاغی را دیدم که چهار جهت اصلی را گم کرده بود/ و قورباغه‌ای که طرح حمل و نقل پشکل‌ها را/ در ذهن کاغذی‌اش کروکی می‌کرد!» (همان: ۳۹)

«هیاهوی بسیار برای چه؟/ هیچ؟/ بال‌بال معصومانه انسان/ بر کُنار خاک!/ ما چون گنجشکی/ بر دوشِ فیلِ زمان چشم می‌چرخانیم/ و برای بقا با او به نامعلوم می‌رویم.» (همان: ۴۴)

باید نکته‌ای در اینجا یادآور شد که با این وجود تمام دغدغه‌های حسین پناهی، غم غربت انسان در دنیا و اعتراض به مدرنیته بود اما او غم فلسفی دیگری دارد که شاید برای خود غمی نبود اما احساس می‌کرد این غم برای هم‌نوعانش وجود دارد و آن غم، غم ماندن در این دنیا بود؛ یعنی حالا که آمده، بشر دوست دارد که بماند اما چگونه؟ شاید این ندای درون پناهی نبود؛ اما در دفتر دوم در قطعه به نام زندگی آن را برای بشر این‌گونه سر می‌دهد:

«بی‌هیچ نشانه‌ای از نشانه‌ها/ امروز را من پنجره‌ای دیدم گشوده چهارطاق/ رو به این مرداب سبز و سیاه وسیع/ که پروانه‌های سفیدش تنها دلیل تأمل‌اند!/ برای درختان آزان‌رو محترمیم/ که حمالان ناآگاه اندکی کربنیم!/ با هم‌سفران زیادی تاکنون این راه را رفته‌ام/ و دوباره اشیاء بهانه برگشتن بودند/ با کسی دیگر و کفشی دیگر... زندگی! ای زندگی/ عنکبوت مسیری را می‌مانی/ که به یمنِ عادت دیرینه/ پروانه‌های بی‌دلیل را در نور و سوسه تور می‌کنی/ زین روست به یقین/ که آسمان و زمین/ از غبارِ رنگ آن‌همه بال رنگین است/ و چه غمی دارد معصومیت این همه رنج ناهمانگ!/ زندگی! ای زندگی/ مادر بی‌بدیل بود نبودها/ هرچه درخشندگی است عطر/ نثار چشم‌های شفاف هم‌سفرانم/ با لذت گس شاه‌بلوط حیات/ زیر دندان تنفس‌هاشان!/ زندگی! ای زندگی/ اما آیا به جز نگاه ما/ زلف خود را/ در آینه صورت چه مخلوقی شانه خواهی کرد؟» (همان: ۶۴-۶۵)

البته این غم فلسفی را حسین پناهی در جای دیگر و در دفترهای دیگرش تکرار نکرد. شاید او بیشتر غم رفتن داشت تا غم ماندن!

پ.۵) آرمان شهر

حسین پناهی در آثار خود از شهر آرمانی سخن می‌گوید که مطلوب شاعر است و از این که از آن شهر دور است، احساس دل‌تنگی می‌کند.

«خوشا به حال ئی. تی / که گل‌های ولایتش با خار به چشم دلش اهانت نمی‌کنند / و شناسنامه اره‌ماهی دریاهایش / طول‌عرض دندان‌هایش نیست / و هیچ گرسنه‌ای از دیدن تخم بلدرچین / طرح ساخت تابه نمی‌ریزد / و خیال حمل استخوان / زیر لایه‌های سوخته پوست بوفالو / هیچ شیری را به خمیازه نمی‌کشاند.» (همان: ۵۸-۵۹)

و در جای دیگری می‌گوید:

«برگشته‌ام: / دست در دستی گرم / که به شکلی معجزه‌آسا در فضای تیره رنگ نامحدود / و در مه خاکستری رنگ آن سوی پنجره‌ها / تصاویر را در چشم‌ها می‌شکند / همراه صدایش که کهنه و غریب طراوت آب‌ها را دارد / همراه سنجاقک‌ها از سطح برکه‌ها می‌آمد: / و پیوسته برای دلم تکرار می‌کرد: / از این که در آن جنگل دور / مرا به چیدن تمشک دعوت کرده‌اید، تشکر می‌کنم.» (پناهی، ۱۳۹۲: ۳۸)

«هر وقت سردمان شد / می‌توانیم در اولین خط نوشته‌هامان / با مشتی همیشه خشک / آتشی روشن کنیم / تا صبح کنارش بنشینیم به درخت زیبای گمشده‌مان فکر کنیم / و حتی به دنبالش بگردیم / من اکنون کنار آتشی نشسته‌ام و به درخت گمشده‌ام فکر می‌کنم / شب به نیمه رسیده است من هنوز در ابتدای اولین کوچه / کنار اولین درخت ایستاده‌ام! / او می‌خواند و در آوازش خورشید باران را یکجا می‌خواهد / می‌گرید از گریه‌هایش من به لرزه می‌افتم / اما آیا او همان درخت گمشده من است.» (همان: ۱۴۹)

به نظر می‌رسد حسین پناهی، در این اشعار، درخت را نمادی از آرمان‌شهری می‌داند که همیشه زنده، سرسبز و پایرجاست. درختی که همه مردم از طراوت و سرسبزی آن (دنیای آرمانی مدنظر) بهره‌مند می‌شوند.

پ.۶) فضیلت‌های فراموش شده

در دوران مدرن در اثر تغییر و تحولات زیربنایی سیاسی-اجتماعی و نگرش‌های نظام سرمایه‌داری شاهد مینا قرار گرفتن مقولاتی چون رشد فزاینده فردگرایی، روحیه حسابگری، منفعت‌طلبی، اصالت سود و اصالت لذت، مینا قرار گرفتن عقلانیت ابزاری صرف، افسون زدایی، از خود بیگانگی و شیء‌وارگی انسان‌ها، احساس بیگانه شدن، خلأ معنا، یأس، بی‌هدفی و تلاش‌های بی‌ثمر، انفعال، درماندگی و ضعف بشر هستیم به همین دلیل شاعران و نویسندگان در آثار خود سعی دارند ضمن نقد موارد یادشده بر ارزش‌های ازدست‌رفته حسرت بخورند و مخاطب را متوجه این ارزش‌ها کنند. «ژان ژاک روسو معتقد است: فساد از تمدن ناشی می‌شود. راه علاج و چاره‌ای که روسو برای مقابله با فساد و انحراف در جوامع پیشنهاد می‌کند، عبارت معروف بازگشت به طبیعت است، بازگشت به آن چیزی که آن را حالت اجتماعی اولیه می‌نامد.» (فورست، ۱۳۸۰: ۵۵)

حسین پناهی با حسرت فراوان از گذشته و سادگی آن یاد می‌کند. او در روستا با طبیعت نفس می‌کشد، با پرندگان آواز می‌خواند با پرستوها پرواز می‌کرد با سگ‌ها دوست بود و با پروانه‌ها بازی می‌کرد، او کشک شور روستا را بر قند سفید شهر ترجیح می‌داد.

«بعد از آن شب بود/ که انسان را همه دیدند/ با بادکنک سرش/ که بزرگ بزرگ تر می‌شد به فوت علم/ و تماشاچیان تاجر تخمین می‌زدند/ که در این استوانه بزرگ/ می‌شود هزار اسب الاغ را/ به هزار آخور پر از کلاه علوفه بست/ و همه دیدند که آن شب او/ انگشتر اعتقاد به سپیدارها را/ از انگشت خود بیرون کشید!/ با کلاهی از یال شیر/ بارانی‌ای از پوست وال/ شلواری از چرم کرگدن/ کفشی از پوست گاو میش/ موهایی از یال بلند اسب/ دندان‌هایی از عاج فیل/ و استخوان‌هایی همه از طلای ناب و قلبش.../ تنها قلبش قلب خود او بود!/ کندوی نوساخته‌ای/ که زبورانش در دفتر شعر شاعری/ همه سوخته بودند/ به آتش گل‌های سرخ و زرد.» (پناهی، ۱۳۸۹: ۱۸-۱۹)

بیا! بیا! ای کلاغ محال! / و هسته مرا به دیاری دیگر ببر! / می‌خواهم به یاد بیاورم / که کلاغ‌ها از محدوده به محدوده می‌پرند.» (همان: ۲۴)

«راحتم / چون برادرِ آلبرت اینشتین / گاهی بدونِ جورابِ راحت‌تر بود! / طرحِ نظافتِ طویله‌ها را با تعصبِ کروکی می‌کنم / و در هیئتِ شایسته سیگارم را / در قبابِ پنجره می‌تکانم... / بی‌هیچِ واهمه‌ای / زیرا که جهانِ زیرسیگاری من است / بر گونه راستم اشک / بر گونه چپم خون / می‌گیرم... می‌گیرم بر هر چه که نارواست.» (همان: ۲۶)

«باورش مشکل است / می‌دانم! / ولی باور کن که در قرنِ بیستم هنوز / نسلِ مورچه‌ها زنده مانده بودند! / به همین خاطر به خودم گفتم / جای زیست‌شناسان خالی / با آن عینک‌های بزرگِ مسخره‌هاشان / که به چشمِ تمساح‌ها می‌ماند / آنان تلاش می‌کنند تا در صدای شاخکِ جانوران کوچک / رازهای بزرگ کشف کنند.» (همان: ۳۲)

«کافکا هیچ‌وقت نخندید؟ / گلِ رُز را نشناخت؟ / شعاعِ طلاییِ خورشید درک نکرد؟ / عرعر بچه همسایه‌اش هیچ‌وقت نشنید؟» (همان، ۱۳۹۲: ۵۲)

گفته شد که زمینه‌های نابودی ارزش‌ها را تا حد زیادی باید در ویژگی‌های مدرنیسم و تقابل آن با سنت‌ها و گرفتاری بشر در عصر هیاهو، آهن و سرعت جستجو کرد. در رمانتیسم، بازگشت به گذشته و احیای سنت‌ها و ارزش‌ها و انتقاد و عصیان علیه نظام سرمایه‌داری و جامعه صنعتی مدرن را می‌توان دید. در آثار برخی نویسندگان و شاعران رمانتیسم «آنچه بیش از همه جلب توجه می‌کرد، عشق به طبیعت و زندگی چوپانی و آرزوی سعادت رؤیایی و جست‌وجوی زیبایی در این زندگی بدوی و چوپانی بود.» (سیدحسینی، ۱۳۸۷: ج ۱، ۱۷۳) در شعر پناهی نیز اعتراض به دنیای جدید و آرزوی بازگشت به دوران نخستین بشر و پناه بردن به دامان طبیعت نیز دیده می‌شود.

«به یاد می‌آورم در شبی از شب‌های سردم را و یا / در کلبه وحشی خود / کنار اجاقِ سگِ آبستنی را پناه دادم / که پشمش کفاف پوشش همه زمستان مرا می‌داد (همان، ۱۳۸۹: ۲۲)

آن روزها من - در حسرتی مجهول - / سهم گندم خود را به بلدرچین‌های گرسنه می‌بخشیدم / می‌خواندم، وقتی جغدها می‌خواندند و به یاد دارم که به جای کشتنِ مارها / از پاهایم مراقبت می‌کردم.» (همان: ۲۳)

نتیجه‌گیری

یکی از موضوعات مهم در شعر حسین پناهی از دفتر اول تا آخرین مجموعه شعری شاعر، وجوه نوستالژیک است. وی به شیوه‌های مختلف حس نوستالژیک خود را نسبت به دوری از وطن، خاطرات دوران کودکی، باورهای عامیانه، ارزش‌های انسانی و اخلاقی، خانواده و... نشان داده است. یکی از نموده‌های بیان نوستالژیک پناهی، یادآوری خاطرات شیرین کودکی و جوانی است که شاعر با استفاده از وجه پرسشی، با خودش، با محیطش و با مخاطبش وارد پرسش می‌شود و درباره گذشته سؤال می‌کند.

از دیگر نموده‌های نوستالژیک شعر حسین پناهی این است که شاعر معتقد است گرفتاری‌هایی که برای او پیش آمده است، درد مشترک همه انسان‌هاست و با آنان هم‌ذات‌پنداری می‌کند و به‌گونه‌ای در اشعارش مخاطب و انسان معاصر را با خود همراه می‌کند و معتقد است آنچه بیان می‌کند خاطره جمعی مردمان سرزمینش است.

پناهی در مجموعه اشعارش هم به‌طور مستقیم و هم غیرمستقیم بارها نوستالژی و دل‌تنگی دوری از بهشت و روح ازلی و غربت انسان در این دنیا را به تصویر می‌کشد و با این توصیفات در پی یافتن آرمان‌شهر نوستالژیک خود است. حسین پناهی در آثار خود از شهر آرمانی سخن می‌گوید که مطلوب شاعر است و از این‌که از آن شهر دور است، احساس دل‌تنگی می‌کند.

از دیگر جنبه‌های و وجوه مهم کاربرد نوستالژی در شعر شاعر تحولات سیاسی- اجتماعی دوران مدرن است که باعث شده به دلیل مینا قرارگرفتن عقلانیت مدرن مشکلاتی نظیر روحیه حسا‌پگری، منفعت‌طلبی، اصالت سود و اصالت لذت، از خودبیگانگی و شیء‌وارگی انسان‌ها، احساس بیگانه شدن، خلأ معنا، یأس، بی‌هدفی و تلاش‌های بی‌ثمر، انفعال، درماندگی و ضعف بشری ایجاد شود؛ به همین دلیل شاعر در آثار خود سعی دارد ضمن نقد موارد یادشده بر ارزش‌های ازدست‌رفته حسرت خورد و مخاطب را متوجه این ارزش‌ها کند.

منابع

۱. آشوری، داریوش (۱۳۸۱)؛ فرهنگ علوم انسانی؛ تهران: زمستان.
۲. انوشه، حسن (۱۳۷۶)؛ فرهنگ‌نامه ادبی فارسی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
۳. باطنی، محمدرضا و گروه نویسندگان (۱۳۸۶)؛ واژه‌نامه روان‌شناسی و زمینه‌های وابسته؛ تهران: فرهنگ معاصر.
۴. برسler، چارلز (۱۳۸۶)؛ درآمدی بر نظریه‌ها و روش‌های نقد ادبی؛ ترجمه مصطفی عابدینی؛ تهران: نیلوفر.
۵. پناهی، حسین (۱۳۸۹)؛ به وقت گرینبویچ. چاپ سوم. قلهک: نشر دارینوش.
۶. _____ (۱۳۹۱)؛ افلاطون کنار بخاری. چاپ سوم. قلهک: نشر دارینوش.
۷. _____ (۱۳۹۲)؛ کابوس‌های روسی. چاپ سوم. قلهک: نشر دارینوش.
۸. _____ (۱۳۹۲)؛ من و نازی. چاپ سوم. قلهک: نشر دارینوش.
۹. _____ (۱۳۹۳)؛ سال‌هاست که مرده‌ام. چاپ سوم. قلهک: نشر دارینوش.
۱۰. _____ (۱۳۹۳)؛ نمی‌دانم‌ها. چاپ سوم. قلهک: نشر دارینوش.
۱۱. _____ (۱۳۹۴)؛ نامه‌هایی به آنا. چاپ سوم. قلهک: نشر دارینوش.
۱۲. بورافکاری، نصرت‌الله (۱۳۸۲)؛ فرهنگ جامع روان‌شناسی و روان پزشکی انگلیسی-فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.
۱۳. حاذق نژاد، آرش (۱۳۹۱)؛ حرمت آویشن؛ اهواز: کردگار.
۱۴. حکمت، نصرالله (۱۳۸۹)؛ فیلسوف دیوانه؛ تهران: الهام.
۱۵. راس، آلنا (۱۳۷۵)؛ روان‌شناسی شخصیت. ترجمه سیاوش جمال‌فر. تهران: نشر روان.
۱۶. سیدحسینی، رضا (۱۳۸۷)؛ مکتب‌های ادبی. ج ۱. چاپ سوم. تهران: نگاه.
۱۷. شریفیان، مهدی (۱۳۸۷)؛ «بررسی فرایند نوستالژی غم غربت در اشعار فریدون مشیری». فصلنامه پژوهش‌های علوم انسانی دانشگاه الزهرا (س) ش ۶۸ و ۶۹. صص ۶۳-۸۵.
۱۸. عتیق، عبدالعزیز (۱۹۷۲)؛ فی النقد الأدبی؛ بیروت: دارالنهضة العربیة للطباعة والنشر.
۱۹. نفیسی، سعید (۱۳۷۱)؛ فرهنگ فرانسه-فارسی. جلد ۲. تهران: صفی علیشاه.
۲۰. ولی‌زاده، محمد (۱۳۹۲)؛ یادنامه حسین پناهی؛ چاپ اول، تهران: داستان‌سرا.